

الگوی سنتی ساختار قدرت در برخی خانواده‌های ایرانی

سیدبیوک محمدی*

چکیده

تغییرات اجتماعی ناشی از انقلاب صنعتی با ایجاد تغییر در نقش‌های اجتماعی زنان و مردان به دگرگونی در ساختار قدرت در خانواده‌ها نیز انجامیده است. شرایط موجود نظام مردسالاری سنتی را مطرود دانسته و در جست‌وجوی هرچه بیش‌تر برابری قدرت میان زن و مرد است. این خواسته تا حدی برآورده شده است و روابط خانواده بیش‌تر به سوی «دموکراتیزه‌شدن» پیش رفته است. همچنین نظام سنتی مردسالاری رو به تضعیف نهاده است. این تحقیق بر آن است تا با استفاده از روش تحقیق کیفی و با اتکا به داده‌های میدانی گردآوری‌شده به شیوه عمده‌تأ مصاحبه نشان دهد که نابرابری میزان قدرت در میان همسران الزاماً به استعمار نمی‌انجامد. اظهارات بسیاری از مصاحبه‌شوندگان حاکی از این است که تبعیت از هنجارهای سنتی روابط زن و شوهر در مواقعی که سوء استفاده از قدرت وجود ندارد و به میزان صمیمیتی که میان آنان برقرار است به رضایت از زندگی زناشویی می‌انجامد. اصولاً در چنین الگوهای سنتی از خانواده، نابرابری مشروع قدرت میان آنان مسئله به‌شمار نمی‌رود.

کلیدواژه‌ها: قدرت در خانواده، خانواده سنتی، مردسالاری، نابرابری قدرت، کارکرد هنجارهای سنتی.

۱. مقدمه و طرح مسئله

با تغییر در ساختار اجتماعی و اقتصادی جوامع پس از انقلاب صنعتی یکی از اثرات درخور توجه این دگرگونی‌های کلان اجتماعی، تغییر در نقش جنسیت است؛ نقش‌هایی که مردان

* دانشیار پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی buik@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۱

و زنان به شکل سنتی ایفا می‌کردند دچار تحول شد. قاعده کلی مبنی بر این که مردان در حکم نان‌آور خانه و صاحب قدرت باشند و زنان در حکم خانه‌دار، بچه‌دار و شوهردار و فرودست در خانه به هم خورد.

گفتنی است که نقش زنان به مراتب بیش‌تر از نقش مردان دچار دگرگونی شد، تا آن‌جا که تغییر نقش جنسیت با تغییر نوع فعالیت و وظایف زن در جامعه مترادف شد. یکی از دلایل عمده این امر این است که با آمدن تغییر بزرگ، نقش مردان کم‌تر، اما نقش کیفی زنان به مراتب بیش‌تر دگرگون شد.

روابط زن و مرد در جوامع سنتی با ظهور عصر جدید دچار مناقشه شد. پوشش زنان، کسب تحصیلات زنان، کارکردن زنان در کنار مردان در خارج از خانه، و کارکردن مردان در خانه در کنار زنان پیوسته باعث تنش و تعارضات فراوان شد.

بدین ترتیب، ویژگی‌های زندگی خانوادگی بیش‌تر از قبل در معرض دید قرار گرفت و زندگی مشترک بر اثر این تغییرات دچار بحران‌های بسیاری شد. از تغییرات عمده‌ای که در جریان این اوضاع در خانواده رخ داد تضعیف نظام پدرسالاری بود. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که از قدرت مرد در خانه کاسته شد و به قدرت زن افزوده شد، اما به نظر بسیاری این‌گونه پیش‌بینی‌ها و تعمیم‌های خوش‌بینانه، به‌ویژه در جوامع جهان سوم (به اصطلاح معمول جدید جنوب) خیلی واقع‌بینانه نیست.

با این وصف، موضوع توزیع قدرت در خانواده به یکی از مهم‌ترین موضوعات مطالعه در جامعه‌شناسی خانواده تبدیل شد. اگر قدرت به‌منزله قابلیت تأثیر در دیگران برای انجام خواسته‌های فرد در نظر گرفته شود، در این صورت از یک منظر قدرت با تفکیک نقش‌های اجتماع، گره خورده است. از منظری دیگر ساختار قدرت در خانواده بر پایه قدرت مافوق مرد پایه‌ریزی شده است و از نظر تعامل‌گرایان، سلطه نسبی مرد از طریق روابطی که همسران با یک‌دیگر - به‌گونه کنش و واکنش - نشان می‌دهند، شکل می‌گیرد (Haavind, 1989). در تعامل روزمره در خانه میان همسران، خواسته مرد یا زن به‌گونه‌ای ضمنی اولویت می‌یابد و همان رفتارها به قدرت در خانه ساختاری خاص می‌بخشد. در دید تضادگرایان، قدرت حتی در خانواده، عمدتاً تابعی از اقتدار و کنترل منابع مالی است. در همه این نگاه‌ها به موضوع قدرت، به موضوع فرودستی زنان - که مکرراً و به اشکال گوناگون درباره‌اش بحث شده - توجهی خاص شده است. با این وصف، این برداشت فقط بخشی از واقعیت است، همان‌طور که برناردز اشاره می‌کند:

نتایج تحقیقات مبین شواهد جدیدی از وجود انواع مختلف ساختار قدرت و آزار در خانواده است. این ادعا به وسیله مشاهدات تأیید شده است. این گفته بدان معنی نیست که مدل‌های ساختاری موجود بی‌اعتبارند، بلکه بیش‌تر بدین معنی است که ضرورت دارد توجه به پیچیدگی‌ها، تنوع مسائل و تنوع ساختارها در خانواده معطوف گردد. به هر روی، تکیه بر ساختارها و مسائل آشنا ممکن است ما را از واقعیات بسیاری منحرف کند (Bernards, 1997: 76).

۲. نیاز به شناخت ساختار قدرت در خانواده در ایران

در ایران نیز ساختار قدرت در خانواده‌ها در اذهان عوام و خواص با پدرسالاری مرتبط شده است. با این‌که در این نگاه واقعیتهای تاریخی نهفته است، اما در این دیدگاه هم محدودیت‌هایی وجود دارد؛ از جمله این‌که نظریه حضور ساختار پدرسالاری، به شکل فعلی آن، اساساً نگاهی غربی است که در آن به شدت سلطه منفی و نظام مستبدانه مرد فرض شده است و نگرش منفی به روابط خانوادگی سنتی در ایران را تقویت می‌کند.

از این روست که بیش‌تر پژوهش‌هایی که در ایران درباره قدرت در خانواده انجام می‌شود با استفاده از الگوهای غربی و به شیوه کمی صورت گرفته‌اند و در نمایش چهره نامطلوب نظام پدرسالاری یا تضعیف نسبی آن در دهه‌های اخیر کوشیده‌اند. بنابراین، با توجه به این‌که قدرت در نهاد خانواده از ارکان اساسی و تعیین‌کننده چگونگی روابط در این نهاد است و وقایعی که در زمینه خانواده رخ می‌دهد بیان‌گر بسیاری از نگرش‌های اصلی جامعه است، نیاز به آگاهی در این زمینه در جامعه ایران از ضروریات است.

با توجه به این‌که تغییر در نقش جنسیت‌ها بیش از همه با تغییر در چگونگی توزیع قدرت همراه است، بنابراین هرگونه مطالعه درباره تغییر در نظام خانواده با مطالعه ساختار قدرت گره خورده است؛ زیرا بسیاری از مشاجرات و اختلافات خانوادگی بر سر توزیع قدرت و به اصطلاح «تضعیف نظام مردسالاری و تقویت نظام برابرگرایانه یا زنسالاری» دور می‌زند (سعیدیان، ۱۳۸۲؛ عنایت، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹).

در نگرش نوین چنین تصور می‌شود که رابطه همسران در خانواده به شکل سنتی (مردسالاری)، نابرابر و استثمارگرایانه و در نتیجه باعث نارضایتی زنان است. همچنین با افزایش فروپاشی خانواده‌های ایرانی در سال‌های اخیر، تصور می‌شود از بسیاری جهات از تضعیف روابط سنتی و تغییر کیفیت روابط، به‌ویژه در روابط قدرت در خانواده متأثر است.

در این صورت، به نظر می‌رسد که پژوهش حاضر از بسیاری جهات می‌تواند در شناسایی و حل مسائل مربوط به خانواده‌ها و آسیب‌های آن در ایران مؤثر باشد. با این وصف اگر رضایت از زندگی و احساس همسران را معیار مطلوب بودن روابط خانوادگی قرار دهیم، به نظر می‌رسد تغییرات اخیر بر اثر دگرگونی نقش جنسیت‌ها، آن‌قدرها هم از نظر رضایت‌مندی در زندگی زناشویی مطلوب نیست. در راستای چنین برداشتی است که انجام تحقیق حاضر ضروری به نظر می‌رسد. در عصر جدید بازی قدرت در روابط خانوادگی اهمیت خاصی یافته است. ارزش‌های انسانی مبنی بر فداکاری، عشق به خانواده و احترام به نزدیکان را کم‌رنگ‌تر می‌کند و رقابت بر سر قدرت و کنترل ابزار قدرت را مشروع جلوه می‌دهد و تقویت می‌کند. استنباطی که از این وقایع می‌شود این است که تغییر ساختار سنتی قدرت الزاماً موهبت به‌شمار نمی‌رود. چه‌بسا رضایت زندگی زناشویی در خانواده‌هایی که با شیوه سنتی به روابط خود ادامه می‌دهند برقرار است. موضوع این تحقیق بر محور نکته اخیر دور می‌زند.

۳. هدف تحقیق

هدف کلی تحقیق حاضر نمایش این مسئله است که در بعضی موارد توزیع نابرابر قدرت در خانواده‌هایی که روابط بر پایه نظام سنتی را پذیرفته‌اند یا حتی خانواده‌های غیرسنتی که نظام سنتی را می‌پذیرند و آگاهانه بدان تمسک می‌جویند، به‌رغم نابرابری قدرت در میان همسران و تمرکز بر آن در دست مرد، عمدتاً رضایت از زندگی زناشویی در میان آن‌ها برقرار است و نارضایتی ناشی از نابرابری قدرت وجود ندارد. به عبارتی، در خانواده‌هایی که از ایدئولوژی سنتی در خانواده پیروی می‌کنند توزیع قدرت مسئله مهمی نیست.

نکته اصلی این نیست که توزیع نابرابر قدرت در خانواده یا به اصطلاح نظام سنتی، مردسالاری مطلوب است و نظام جدید مبتنی بر برابری نامطلوب، بلکه نکته اصلی این است که ساختار سنتی خانواده، که در آن‌ها توزیع نابرابر قدرت برقرار است، برخلاف برخی باورهای رایج، الزاماً به استثماری و نارضایتی نمی‌انجامد.

با این‌که درباره قدرت در خانواده تحقیقاتی صورت گرفته است، اما پژوهش حاضر ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا تحقیق حاضر با روش کیفی صورت می‌گیرد که با تحقیقات اکتشافی سنخیت بیشتری دارد. هدف از این روش، نظرسنجی معمول از زنان و مردان درباره توزیع قدرت و عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری نیست، بلکه هدف نشان‌دادن

خانواده‌هایی است که به‌رغم تبعیت از شیوه سستی ساختار قدرت (مردسالاری) از زندگی زناشویی اظهار رضایت می‌کنند.

۴. روش تحقیق: روش گردآوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آن‌ها

این تحقیق اساساً مبتنی بر روش تحقیق کیفی است و با مطالعاتی که در پی کشف الگوهاست سنخیت دارد. بنابراین، این بررسی در میان روش‌های کیفی بیش‌ترین استفاده را از روش مردم‌نگار معناشناختی (اسپردلی و مک‌کوردی، ۱۳۸۶) و نظریه مبنایی (grounded theory method) (استراس و کوربین، ۱۹۹۰؛ محمدی، ۱۳۹۰) خواهد برد.

برخی نکات اساسی که از این دو روش در این بررسی درخور توجه است به این قرارند:

۱. از آن‌جا که تحقیق حاضر کیفی است و در کل در چهارچوب نظریه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناختی اجتماعی میان دامنه تعامل‌گرایی (interactionism) صورت می‌گیرد؛ بنابراین روش گردآوری اطلاعات عمدتاً از طریق مصاحبه عمیق، مشاهده و تاحدی مشاهده مشارکتی صورت می‌گیرد.

۲. روش نمونه‌گیری از طریق نمونه‌گیری مفهومی است که در روش‌های تحقیق کیفی به‌کار گرفته می‌شود؛ بنابراین در آن جامعه آماری یا نمونه آماری وجود ندارد، بلکه پژوهش حاضر شامل جامعه بررسی شده است و گردآوری اطلاعات از طریق نمونه‌گیری مفهومی، به‌گونه‌ای که استراس و کوربین (۱۳۹۰ و ۱۷۵) اظهار می‌دارند، خواهد بود. در عمل نمونه‌گیری از افراد یا شرایط که در تحقیق حاضر همان خانواده‌های ایرانی در تهران بزرگ‌اند تا حد اشباع نظری ادامه خواهد داشت. تحقیق حاضر ادعای تعمیم‌یافته‌ها را ندارد و فقط حضور نوع خاصی از نظام خانواده و چگونگی آن در سطح تهران بزرگ را به نمایش می‌گذارد.

۳. پس از هر مرحله از گردآوری اطلاعات، به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود و تا حد شناسایی مفاهیم و دسته‌بندی آن‌ها نخست در مفاهیم و سپس در مقولات انجام شده ادامه می‌یابد.

۵. بررسی متون و ملاحظات نظری

۱.۵ قدرت و نقش آن در خانواده

از آن‌جا که تأثیر قدرت در روابط اجتماعی گسترده است و بررسی خانواده سستی نگاه به

نوع خاصی از رابطه قدرت است، لازم است به آن توجه شود. نخست به موضوع قدرت به شکل عام نگریسته می‌شود، سپس بر حسب ضرورت، تعریف، چگونگی قدرت، ابعاد و انواع و کارکردهای آن و برخی طبقه‌بندی‌های قدرت، شیوه‌های اعمال و سایر ویژگی‌های آن از نظر می‌گذرد. آن‌گاه نقش قدرت در خانواده بررسی می‌شود. تغییر در ساختار خانواده با عنایت به تغییر در نقش جنسیت در ضمن بررسی دگرگونی اجتماعی بررسی می‌شود. سپس به تحقیقات در این زمینه در ایران پرداخته می‌شود.

قدرت در علوم اجتماعی، همچون مفهوم انرژی در فیزیک، مفهومی اساسی است. برتراند راسل (Russell, 1936: 3) قدرت را توان دستیابی به خواسته‌های مدنظر می‌نامد. همچنین گفته شده است که قدرت یعنی قابلیت فرد یا گروهی که بتواند خواسته‌ها یا سیاست‌هایش را از طریق کنترل، دست‌کاری، یا نفوذ روی دیگران، به‌رغم رضایت یا نارضایتی آن‌ها، اعمال کند (Theodorson and Theodorson, 1969: 307). عامل قدرت‌مند به منابعی دسترسی دارد که می‌تواند اراده‌اش را به دیگران تحمیل کند. این منابع اغلب از روابط اجتماعی و موقعیت فرد در گروه یا جامعه سرچشمه می‌گیرد. لازم نیست که فرد اقتدار رسمی داشته باشد تا بتواند اعمال قدرت کند؛ زیرا افراد ممکن است دیگران را از طریق دخل و تصرف و دست‌کاری در هنجارهای اجتماعی و سوءاستفاده از ناآگاهی مردم و امثال آن مجبور به اطاعت کند. در قدرت از نوع دوم (قدرت‌های غیرمستقیم) به زور محض متکی نمی‌شود، بلکه از طریق دست‌کاری اخلاقیات و اعتقادات به خواسته‌های فردی خود می‌رسد. به‌رغم تنوع تعاریف قدرت می‌توان گفت که قدرت با کسب نتایج مدنظر سروکار دارد، اما سعی در تعریف دقیق‌تر این مفهوم با مشکلات فراوانی همراه است (Kuper and Kuper, 1985: 658).

در جامعه‌شناسی از مشهورترین گرایش‌های نظری، نگاه ماکس وبر به قدرت است که سایر نظرات و نظریه‌ها تحت تأثیر آن بوده‌اند. به‌نظر وبر، قدرت عبارت است از احتمال این‌که شخصی در روابط اجتماعی بتواند خواسته‌اش را به‌رغم مقاومت به سرانجام برساند. این نگاه به قدرت، در تعریف سلطه به منزله اطاعت عده‌ای از دستور فردی نیز نهفته است.

۲.۵ قدرت میان‌فردی

تصورات افراد از قدرت متفاوت است. برخی از قدرت در میان افراد برداشت مثبت دارند و آن را با اموری چون کاریزما، مهار، و خودکنترلی یکی می‌دانند و برخی دیگر از آن برداشت

منفی دارند و آن را با اموری چون خشونت یکی می‌شمارند. افراد دوست ندارند درباره قدرت صحبت کنند و بپذیرند که از آن استفاده می‌کنند. عمدتاً مردم می‌کوشند این‌گونه امور را انکار کنند. اغلب مردم از اعتراف به داشتن قدرت ابا دارند. به‌رغم آن‌ها، هوکر و بارتون (Hocker and Burton, 1985: 56) بر این باورند که قدرت در تعاملات اجتماعی حضور دارد. آن‌ها مدعی‌اند که قدرت از وابستگی به یک‌دیگر در روابط میان‌فردی به ظهور می‌پیوندد. قدرت به خودی خود نه منفی و نه مثبت است و در هر جهت استفاده می‌شود. تعارضات در اساس درباره هماهنگ شدن (بالانس کردن) قدرت است.

قدرت در خانواده: حال با این مقدمات به چگونگی توزیع قدرت در خانواده می‌پردازیم. از زمانی که انقلاب صنعتی در اروپا رخ داد تقریباً همه نهادها و ابعاد زندگی اجتماعی جوامع دستخوش تغییر شد و گفته می‌شود این دگرگونی اجتماعی کلان و دگرگونی‌های فرهنگی ناشی از آن، تغییراتی در همه نهادهای اجتماعی، از جمله خانواده ایجاد کرده است. بدین ترتیب شواهد موجود در سایر نقاط دنیا همچنین در جوامع پیشرفته صنعتی حاکی از این است که زندگی مشترک در معرض بحران‌های بسیاری قرار گرفته است.

با زیر سؤال رفتن نظام پدرسالاری در عصر حاضر، سؤالاتی درباره آینده نظام خانواده مطرح شده است (Castells, 1997). نگاه کلی حاکی از این است که در پی تضعیف نظام پدرسالاری، برابری میان همسران افزایش یافته است و خانواده به‌جای محل فرماندهی مرد و فرمانبری زن، به محل مذاکره میان همسران تبدیل شده است و افزایش مساوات میان زن و مرد پیش‌بینی می‌شود، مثلاً ممکن است قدرت در خانواده‌ای در دست یک نفر باشد یا مشترکاً تقسیم شده باشد یا غیرمتمرکز یا متمرکز در حال تزلزل یا به اشکال دیگر باشد (Hocker and Wilmot Burton, 1985: 76)، اما به‌نظر بسیاری این‌گونه پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه خیلی به واقعیت نزدیک نیست. شاید در جوامع پیشرفته صنعتی، که به غرب مشهور است، مساوات میان زن و مرد کم و بیش به وقوع پیوسته است، اما در جوامع در حال توسعه یا به اصطلاح جهان سوم (جنوب) موضوع طور دیگری است.

از آن‌جا که قدرت در خانواده بین‌فردی است و با تقابل زن و مرد گره خورده است و به چگونگی رابطه همسران بستگی دارد، بنابراین این موضوع به دلایل گوناگون و واضح پیوسته بحث‌انگیز بوده است. هنوز هم در غرب، به‌ویژه در ادبیات فمینیستی، بحث بر سر قدرت مرد ادامه دارد. یکی از بحث‌های این محققان، نگاهی به روابط خانوادگی است که

در آن روابط جنسیت‌ها بر روابط پدرسالار متکی است. در این دیدگاه، پیوندهای خانوادگی و ازدواج در حکم فرودستی، وابستگی، نابرابری و استثمار زنان دیده می‌شود که به‌رغم سادگی و تکراری‌بودنش هنوز هم برقرار است.

در این دید بدبینانه و منتقدانه، روابط همسران به‌طور عام و صریحاً یا ضمنی رابطه‌ای خصمانه و اغلب به نفع مرد فرض شده است. برخی در واکنش به این نگرش می‌کوشند آن را تصحیح کرده، به نفع مردان صحبت کنند.

به‌رغم تفاوت‌هایی که نگرش فمینیستی و مخالفانش ابراز می‌کنند و به ظاهر، دو نگرش متعارض و ناسازگار به‌نظر می‌رسند، هر دو در این امر مشترک‌اند که به روابط زن و مرد در حکم بازی‌ای با نتیجه صفر (zero sum game) بیندیشند. بدین معنی که منافع دو طرف در رابطه با هم در تضاد است و هرگونه کسب قدرت یکی از طرفین، به ضرر دیگری تمام می‌شود. در چنین نگاهی است که سهم زنان و مردان، روابط عاشقانه، و سایر عوامل اجتماعی و فرهنگی در زندگی مشترک نادیده گرفته می‌شود.

خلاصه این‌که دگرگونی‌های اجتماعی متأثر از انقلاب صنعتی، که جامعه‌شناسان بدان‌ها پرداخته‌اند، بر خانواده تأثیر فراوان نهاده است. اهم آن تغییرات عبارت‌اند از ظهور خانواده هسته‌ای به‌جای خانواده گسترده (ساروخانی، ۱۳۷۰)، همسرگزینی با عشق، روند کلی همسرگزینی در راستای انتخاب آزادانه همسر (گیدنز، ۱۳۷۶: ۴۲۱؛ ساروخانی، ۱۳۷۰: ۷۴-۹۰)، و گرایش خانواده‌ها به سمت تساوی حقوق و «دمکراتیزه‌شدن» (گیدنز، ۱۳۷۶: ۴۲۱). این تغییرات، صرف نظر از مطلوب یا نامطلوب بودنشان، با تشتت و افزایش اختلافات در خانواده همراه بوده است.

۶. منابع قدرت در خانواده

تصمیم‌گیری و قدرت در خانواده: تقسیم کار در خانه و نوع تصمیم‌گیری و در اختیار داشتن منابع که با مسئله قدرت گره خورده است. این موضوع همیشه توجه متفکران را به خود جلب کرده است. در امریکا یکی از مطالعات اولیه، که دیگر مطالعات بدان استناد می‌کنند، به رابرت بلاد و دونالد ولف (Robert Blood and Donald Wolfe) در سال ۱۹۶۰ مربوط است (به نقل از Clayton, 1975: 348). این مطالعه شامل ۷۳۱ زن ساکن در شهر و ۱۷۸ زن ساکن در روستا در منطقه دیترویت صورت گرفته است.

آن‌ها بر مبنای این تحقیق اعلام کردند که قوی بودن به صرف مرد بودن مهم نیست، بلکه باکفایت و محق بودن و مهارت در زندگی، صرف نظر از جنسیت، مهم و تعیین کننده است. به عبارت دیگر، نظام ازدواج در حال حاضر با هنجارهای برابرگرایانه اداره می شود. بلاد و ولف در این تحقیق به نظریه‌ای از قدرت تکیه دارند که به نظریه «منابع قدرت» مشهور است. بر اساس این نظریه اگر در آغاز ازدواج برابری وجود داشته باشد، هرگونه تغییر در توازن قدرت به نفع یکی از زوجین (معمولاً شوهر) هنگامی اتفاق می افتد که او در برابر همسرش منابع بیش تری (تحصیلات، پرستیژ شغلی، موقعیت اجتماعی، و غیره) کسب کند.

ولف و بلاد در مقوله بندی خانواده‌ها بر مبنای یافته‌های خود اظهار کرده‌اند که هریک از زوجین میدانی از اقتدار دارد که مختص اوست و حوزه او به شمار می رود و بقیه میان هر دو مشترک است. حوزه‌هایی وجود دارد که هیچ یک در آن اقتدار ندارند. آن‌ها حوزه‌های میانی یا راکد نامیده می شوند. بدین ترتیب، چهار شکل از توزیع قدرت را به شرح ذیل ارائه کرده‌اند:

۱. **زن مسلط:** هنگامی اتفاق می افتد که حوزه اقتدار زن در هشت زمینه مدنظر بیش تر از شوهر است.

۲. **تلفیقی:** این نوع قدرت شامل زوجینی است که تقریباً اقتداری برابر میانشان وجود دارد و در برخی زمینه‌ها قدرت مشترک دارند؛ به طوری که زمینه قدرت مشترک آن‌ها از مجموعه قدرت مستقلشان بیش تر است.

۳. **مستقل:** در این حالت، حوزه‌های اقتدار زن و شوهر تقریباً برابر است، اما مجموع اقتدار مستقل زن و شوهر از میزان اقتدار مشترکشان بیش تر است.

۴. **شوهر مسلط:** در این نوع حوزه اقتدار شوهر وسیع تر از حوزه اقتدار زن است. از نظریه منابع قدرت انتقادات بسیاری شده است و نشان داده شده است که درآمد، شغل و تحصیلات فقط بخشی از ابراز قدرت در خانواده است. برخی‌ها پیشنهاد کرده‌اند که علاوه بر منابع ملموس مثل پول و تحصیلات، منابع غیرملموس قدرت مثل ضریب هوشی، زیبایی فیزیکی، دوست داشتنی بودن و عشق نیز در قدرت خانواده دارد (Foa and Foa, 1980). درحقیقت، هر ویژگی یا رفتاری که دیگران در خانواده باارزش بدانند، می تواند منبعی از قدرت به شمار رود.

از دیدگاهی کلان (Safilios -Rothschild, 1967) مبنای قدرت، انعکاسی است از

ایدئولوژی مثبت از دید فرهنگی و تقسیم منابع بر حسب جنسیت در جامعه که در خانواده متبلور می‌شود. عملاً در همه جوامع این بدان معنی است که جنس مذکر به دلیل باورهای مربوط به مردسالاری و اقتدار مردانه، قدرت بیش‌تری در خانواده دارد. برای مثال در ۱۹۹۶، مرکز نظرسنجی گالوپ در ۲۲ کشور جهان دریافت که زنان عاطفی، پرحرف، و صبورتر از مردان‌اند؛ در حالی که مردان خشن‌تر، جاه‌طلب‌تر و شجاع‌تر از زنان به‌شمار می‌روند. اگرچه این دیدگاه پایه علمی ندارد، اما باورهایی از این قبیل تأثیر فراوانی در روابط قدرت خانواده و سلطه مرد می‌گذارد.

علاوه بر عواملی چون شغل همسر، تحصیلات، سن، قومیت، تعداد فرزندان، و بسیاری دیگر از متغیرهای مهم به‌نظر می‌رسد که نوع نگرش همسران درباره قدرت و این‌که آنان از چگونگی توزیع قدرت چه برداشتی دارند، در چگونگی تصمیم‌گیری‌ها و درنهایت، در کیفیت رابطه همسران نقش مهمی ایفا می‌کند؛ برخی تحقیقات در ایران و سایر کشورها این گفته را تأیید می‌کند. در همین راستا، بیش‌تر طبقه‌بندی‌ها از خانواده یا قدرت در خانواده حول این محور می‌گردد که مرد یا زن قدرت را در دست دارد یا گرایش به‌سوی همکاری و اشتراک قدرت است.

۷. تغییر نقش جنسیت در ایران و اثرات آن بر خانواده

به‌نظر می‌رسد بسیاری از تحقیقاتی که در ایران انجام شده است عمدتاً کمی‌گرایند و با درنظر گرفتن تصمیم‌گیری به منزله شاخص اصلی قدرت است که تا حدی تقلیدی از کارهای غربی‌هاست. تعیین کیفیت آن‌ها از حوصله این نوشته خارج است، اما به عمده‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

جامعه ایران مانند سایر جوامع غیراروپایی از تأثیرات انقلاب صنعتی مصون نماند و خواه‌ناخواه بر اثر تماس با اروپای صنعتی‌شده به دگرگونی‌هایی تن در داد؛ تغییر در نقش جنسیت یکی از آن تغییرات بود. شایان ذکر است که در ایران نیز مانند سایر جوامع سنتی، تغییر نقش جنسیت عمدتاً به معنی تغییر نقش زنان در جامعه بود. این امر بیش‌تر به دلیل حضورنداشتن آزادانه زنان در جامعه و مسئله‌انگیز بودن رابطه زن و مرد بود. با این حال، حضور زنان در جامعه ایران نیز به وقوع پیوست و نقش آنان با نقش سنتی که صدها سال الگوی رایج بود دگرگون شد.

۱.۷ تغییرات عمده در نقش جنسیت و روابط خانوادگی در ایران

درباره موضوع تغییر نقش جنسیت در فصل قبل بحث شد. تغییر نقش جنسیت در ایران (همچنین در سایر نقاط دنیا) با دگرگونی‌هایی در عرصه‌های مختلف از جمله کسب‌وکار، تحصیلات، و سیاست همراه بوده است. در ایران نیز در راه تغییر نقش جنسیت همین عوامل به‌نحوی در کار بوده است.

گشایش جامعه ایران به‌سوی آورده‌های تمدن جدید، دگرگونی‌های بسیاری به‌بار آورد که از مهم‌ترین آن‌ها حرکت زن از خانه و دستیابی وی به بازار اشتغال است. این پدیده جامعه و به‌ویژه خانواده ایرانی را از جهاتی بسیار تحت‌تأثیر قرار داد.

واقعیت این است که ورود مرد به خانه با خروج زن از خانه هماهنگ نبوده است؛ زیرا خروج زن به معنای تسخیر فضاهای تازه تلقی شده است، در صورتی که ورود مرد به خانه بر اساس عقاید قالبی و ارزش‌های منفی مترتب بر خانه‌داری، سخیف تلقی می‌شود. تغییر در نقش جنسیت برای زن امری مطلوب و برای مرد امری تحقیرآمیز به‌شمار می‌رود. هنوز در این جامعه، خانه‌داری در وجدان آگاه یا ناآگاه انسان‌ها به‌معنای دوری از قدرت اجتماعی، انجام عملی غیرمولد، غیرجدی و غیراساسی تلقی می‌شود. زنان با ایدئولوژی افراطی نیز خروج از خانه را به منزله فرار از بند اسارت و انجام کار تحقیرآمیز خانه‌داری تلقی می‌کنند.

از بررسی‌های گوناگون چنین برمی‌آید که تغییر در نقش اجتماعی زنان، که اشتغال از شاخص‌های اصلی آن است، در ایران هنوز مسئله‌انگیز است؛ زیرا «روآوردن زنان به اشتغال در خارج از کانون خانوادگی» به قول برخی «تأثیری به‌سزا در ابعاد هویت اجتماعی آنان داشته و این امر، به نوبه خود، موجب افزایش اعتمادبه‌نفس جامعه زنان شده است. احراز موقعیت اجتماعی بهتر با تأثیری که از نظر شخصیتی بر جا می‌گذارد، تا حدودی معضلات ناشی از اشتغال دوگانه را هموار ساخته است. البته نه تنها راه این تحول همیشه هموار نیست، احتمال هم دارد که بر اثر تضاد ارزشی، در ایفای نقش‌ها تعارضاتی پدید آید (بدست شبلا، ۱۹ دی ۱۳۸۸، دسته: جامعه، خانواده).

تحقیقاتی که در ایران درباره قدرت در خانواده، نقش زن، اشتغال زنان، و تصمیم‌گیری در خانواده انجام شده است گاهی به شکل ضمنی یا صریح به موضوع ایدئولوژی نقش‌های سنتی نیز پرداخته‌اند. در این‌باره نمونه‌های ذیل درخور توجه‌اند:

تصمیم‌گیری: مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲) ساختار توزیع قدرت در

خانواده‌های تهرانی را در سه بُعد میزان تقارن قدرت، حوزه قدرت، و حوزه‌های تصمیم‌گیری اندازه گرفته‌اند. ۳۴ درصد از خانواده‌ها تقارن زیاد یا خیلی زیاد، ۳۶ درصد در حالت بینابینی و ۳۰ درصد تقارن کم یا خیلی کم دارند. در امور اقتصادی، مردان در مقایسه با زنان در تصمیم‌گیری‌ها نقش بیش‌تری دارند، اما در تعیین مولید نقش زنان بسیار بیش‌تر است. در روابط اجتماعی قدرت تصمیم‌گیری میان زن و مرد تقسیم شده است؛ در خانواده‌های تهرانی بیش‌تر شیوه مجاب‌سازی در شیوه‌های اعمال قدرت غالب است.

ایدئولوژی و حضور در جامعه: تصور اقتدارگرایی شوهر در برابر همسرش، تصور زن از نقش فرمان‌بردارانه، مشارکت زن در انتخاب همسر، و سطح تحصیلات زنان در کم‌وکیف ساخت دموکراتیک خانواده‌های تهرانی نقش مهمی ایفا می‌کنند. برای مثال خون‌چمن (۱۳۷۷) در تحقیق «تأثیر طبقه اجتماعی در روابط زن و شوهر» دریافت که زوج‌های طبقه پایین در مقایسه با سایر طبقات روابطی نابرابرتر دارند. آن‌ها در مقایسه با سایر طبقات ایدئولوژی جنسیتی سنتی‌تری دارند. در طبقه متوسط، مردان سنتی‌تر از زنان‌اند. **تغییر هویت:** زنان علاوه بر این که مکان‌های اجتماعی بسیاری را در اختیار گرفته‌اند، در مشاغل رسمی و مزدبگیر نیز حضور دارند و در فرایند مدرنیته تغییر هویت را تجربه کرده‌اند. با این همه، این عرصه‌ها، چه خصوصی (خانه و خانواده) و چه عمومی (کار، مکان‌های عمومی جامعه)، از مناسبات قدرت خالی نیست و هنوز هم سایه سنگین مردسالاری سنتی بر آن سنگینی می‌کند (کاظمی و ابادری، ۱۳۸۳).

همچنین عنوان شده است که زن در خانواده و محل کار به سبب مؤنث‌بودن در موضع وابستگی و فرمان‌برداری نگاه داشته شده است. این تبعیض بر سلسله‌مراتب خانواده اثر زیان‌بخش خود را به واسطه روابط تبعیض‌آمیز باقی می‌گذارد. به‌زعم این محققان، در خانواده‌های سنتی ایرانی مردان در همه امور تصمیم‌گیرنده‌اند و کنترل و اداره امور منزل به‌عهده آن‌هاست و زن‌ها در ارتباط با مردان فقط نقش تابع دارند (ذوالفقارپور و دیگران، ۱۳۸۳).

مقاومت: از آن‌جا که مقاومت نوعی قدرت به‌شمار می‌رود، بنابراین در برخی تحقیقات به این امر اشاره شده است. درواقع، زنان در مواجهه با ساختار سنتی قدرت درون خانواده برای پیشبرد مقاصد خود، نخست از مقاومت مستقیم استفاده می‌کنند که وسایل آن روش‌هایی است که بیش‌تر زنانه به‌شمار می‌روند (گریه‌کردن، غرزدن، قهرکردن، دعوا راه‌انداختن) و در مرحله دوم، از مقاومت در حوزه روابط زناشویی سود می‌برند.

توقع از ازدواج: نتایج تحقیقی نشان می‌دهد که زنان بیش‌تر در پی تفاهم و دیده‌شدن در خانواده‌اند. اگر مردان به همسرانشان بیش‌تر اهمیت دهند و قدرت مجاب‌سازی بیش‌تری داشته باشند، انواع مقاومت در خانواده کاهش می‌یابد. به‌علاوه، نتیجه این تحقیق با قوت این مطلب را تأیید می‌کند که یکی از راه‌های جلوگیری از تضاد و بروز مشکل در روابط زناشویی، افزایش قدرت زنان در خانواده است و این افزایش قدرت با تغییر تصور مردان از نقش زنان در خانواده انجام خواهد شد (عنایت و دسترنج، ۱۳۸۹).

تصمیم‌گیری: در تحقیقی دیگر، که در چهارچوب نظریه مبادله صورت گرفته است، دو شاخص برای سنجش قدرت در نظر گرفته شده است. این دو شاخص عبارت‌اند از الگوی تصمیم‌گیری (با ۱۲ گویه) و شیوه اعمال قدرت (با ۱۰ گویه) که در قالب طیف لیکرت سنجیده شده است و با تجمع دو بعد الگوی تصمیم‌گیری و شیوه اعمال قدرت، شاخص کل ساختار قدرت (با ۲۲ گویه) بررسی شده است (همان: ۱۰۷).

مقاومت و قدرت زناشویی در خانواده با هم رابطه‌ای منفی و معنی‌دار نشان داده‌اند. هرچه زنان در خانواده قدرت بیش‌تری داشته باشند، مقاومت کم‌تری از خود نشان می‌دهند. همچنین اگر زنان در سن بالاتر ازدواج کنند، شاغل باشند و با شوهری تحصیل‌کرده‌تر زندگی کنند، در خانواده قدرت بیش‌تری دارند و مقاومت کم‌تری نشان می‌دهند (عنایت، سروش، ۱۳۸۸: ۸۵).

نگرش‌های برابرگرایانه: سراج‌زاده و جواهری در مطالعه‌ای با هدف بررسی برابری‌گرایی جنسیتی در میان دانشجویان، به بررسی اثر متغیرهای زمینه‌ای و نگرشی بر برابری‌گرایی جنسیتی پرداخته‌اند. این مطالعه با تحلیل ثانویه داده‌های طرح پیمایشی نگرش‌ها و رفتار دانشجویان دانشگاه‌های دولتی زیر نظر وزارت علوم انجام شده است. نمونه این طرح شامل ۱۵۲۲ دانشجوی دختر و پسر از ۲۱ دانشگاه سراسر کشور است. سنجه برابری‌گرایی جنسیتی براساس دو بُعد نقش‌های خانگی و نقش‌های اجتماعی ساخته شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که دانشجویان در حد درخور توجهی به نگرش‌های جدید برابرگرا در تقسیم نقش‌های جنسی‌گرایش دارند. با وجود این، در برخی از زمینه‌ها هنوز واجد دیدگاه‌های سنتی‌اند (سراج‌زاده و جواهری، ۱۳۸۵: ۳).

اعتقادات قالبی جنسیتی: علی‌امامی نصیر محله در سال ۱۳۸۳ تحقیقی با عنوان «بررسی عوامل مؤثر در میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده» انجام داده است. پرسش اصلی این پژوهش این است که چه عواملی در میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده تأثیر دارد؟ نتایج حاکی از معنادار بودن رابطه میان درآمد، میزان

تحصیلات، میزان اعتقاد به قالب‌های جنسیتی و تعداد فرزندان و قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده است، اما میان وضعیت اشتغال، منزلت شغلی، فاصله سنی زوجین، طول مدت ازدواج، میزان قدرت مادر و میزان علاقه شوهر به همسر و قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده رابطه معناداری یافت نشد (امامی نصیر محله‌ای، ۱۳۸۳: ۲).

ایدئولوژی جنسیتی: نتایج میان پذیرش ایدئولوژی مردسالاری و نابرابری جنسیتی نمادین هم‌بستگی نشان می‌دهد زنانی که ایدئولوژی مردسالاری قوی‌تری دارند در مقایسه با زنانی که ایدئولوژی مردسالاری ضعیف‌تری دارند قدرت تصمیم‌گیری کم‌تری دارند (ساروخانی و دودمان، ۱۳۸۴: ۱).

بیش‌ترین فراوانی در میان انواع ساختارهای قدرت در خانواده، به خانواده دو قطبی تعلق دارد (۶۰ درصد)؛ یعنی خانواده‌ای که در آن زن و مرد هر یک در تصمیم‌گیری، حوزه‌های مستقل و مختص به خود را دارند. ضرورت دارد این نوع خانواده را از خانواده غیرقطبی مساوات‌گرا تمیز دهیم. لازم به یادآوری است که تحقیقاتی از این قبیل، برگرفته از تحقیق اصلی بلاد و ولف است و فقط برخی از گزینه‌ها در آن تغییر کرده است.

ساختار قدرت: در تحقیقی دیگر، که با عنوان «بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان» به شکل میدانی صورت گرفته است (گروسی، ۱۳۸۷)، عنوان می‌شود که بر طبق مبانی نظری، ساختار قدرت شامل دو بُعد عینی و ذهنی است. محقق بر مبنای پژوهشی میدانی و پرسش از زنان در شهر کرمان دریافت که ساختار قدرت به نفع مردان است و در این رابطه برخی متغیرها مانند نوع باورها و منابع، رابطه معناداری با ساختار قدرت دارند. تفاوت طرح تحقیقی حاضر در این است که در این‌جا به همه انواع توزیع قدرت در خانواده‌های ایرانی توجه می‌شود و فقط یک تحقیق موردی و محدود به نگاه زنان به‌شمار نمی‌رود.

خلاصه این‌که تحقیقات و بحث‌های مربوط به قدرت در خانواده و همچنین در خانواده‌های ایرانی بر محور این موضوع می‌گردد که قدرت تا چه حد به شکل متمرکز یا مساوی در خانه تقسیم شده است. استفاده مکرر از واژه دموکراتیک، پیوسته این فکر را تداعی می‌کند که در خانواده‌هایی که تمرکز قدرت وجود دارد مردسالاری (سنتی) هنجار غالب است و بنابراین، وضع نامطلوب برقرار است.

در زیر با استفاده از مصاحبه با برخی از خانواده‌هایی که در آن‌ها شیوه توزیع قدرت شکل سنتی پذیرفته و نابرابر است این موضوع بررسی می‌شود.

۸. ساختار مشروع (نابرابر مقبول)

با توجه به بحث‌های بالا، ظاهر امر از این قرار است که با تغییر در نقش جنسیت و افزایش قدرت زنان و آگاهی از موضع ضعف زنان در خانواده در گذشته، در خانواده‌ها نوعی جدال بر سر قدرت (به شکل ضمنی یا صریح) صورت گرفته است. حضور تشنجات و معضلات خانوادگی به‌رغم نزدیکی به برابری در قدرت یا به‌اصطلاح ساختار دموکراتیک در خانواده‌ها افزایش یافته است. یکی از دلایل به‌هم‌ریختگی حاضر، تأثیرپذیری از تغییر در هنجارهای مربوط به روابط همسران است. موارد زیر بر آن است که نشان دهد در خانواده‌هایی که هنجارهای سنتی برقرار است و شوهر از قدرتی که دارد سوء استفاده نمی‌کند رضایت از زندگی زناشویی در طرفین وجود دارد.

در چنین حالت‌هایی معمولاً طرف مقابل رضایت دارد و عمدتاً فرد قوی (مرد) از قدرت به نفع رابطه و در راستای سعادت خانواده استفاده می‌کند. مقبولیت طرف مقابل در این نوع رابطه، به پذیرش هنجارهای اجتماعی مربوط است. به عبارتی در این نوع رابطه، نوع قدرت عمدتاً مشروع است. با این‌که میزان قدرت نابرابر است، اما طرف ضعیف یا کم‌قدرت نه‌تنها شکایتی ندارد، بلکه از زندگی و نوع رابطه و زندگی زناشویی در کل رضایت دارد. آنان نوعی ایدئولوژی سنتی توزیع قدرت را پذیرفته‌اند. این رابطه مثل رابطه استاد و دانشجو است که با این‌که رابطه شیب‌دار است و استاد در طرف بالای شیب ایستاده است و دانشجو در طرف پایین قرار دارد، اما رابطه بدون مسئله جریان دارد (در صورتی که اگر در چنین مواقعی رابطه برابر بود و دانشجو به اندازه استاد قدرت داشت، ممکن بود رابطه متشنج و مسئله‌دار شود).

در این نوع ساختار، هر دو طرف رابطه می‌دانند که کجایند و با این‌که کفه قدرت یک‌سان نیست هر دو به نوعی از وضعیت موجود راضی‌اند. در چنین رابطه‌ای با این‌که ابزار قدرت در دست یکی (معمولاً مرد) است، اما فرد قدرت‌مند معمولاً از امتیازاتش به نفع هر دو طرف استفاده می‌کند. در چنین سنخی از ساختار قدرت در خانواده، شرایط مطلوب برای همه اعضای خانواده است. در این خانواده‌ها قدرت در راستای نقش‌های پذیرفته‌شده تقسیم شده است؛ معمولاً صاحب درآمد یک نفر و همان فرد قدرت‌مند (مرد) است. گویی آن‌ها قرار گذاشته‌اند «تو برو پول در بیاور، من خانه را اداره می‌کنم» که برای هر دو پذیرفتنی است.

این وضعیت را رابطه شیب‌دار یا غیر هم‌سطح هم می‌توان نامید. این نوع نابرابری

ممکن است به دلیل قبول ایدئولوژی (پذیرفتن نقش سنتی و عرفی زن و شوهر) باشد یا به دلیل تعادلی باشد که در آن فرد هنجارهای رایج را به علت شرایطی خاص می‌پذیرد. در رابطه سنتی و عرفی، زوجین آگاهانه یا ناآگاهانه از هنجارهای اجتماعی تبعیت می‌کنند. این تبعیت از هنجارها به رابطه آن‌ها روالی عادی می‌بخشد و در خانواده آرامشی ایجاد می‌کند. فکر ایجاد ساختار رابطه مشروع از آن‌جا حادث شد که مشاهده شد اولاً خانواده‌هایی که به شکل سنتی از عرف جامعه پیروی می‌کنند (به‌رغم نابرابری) کم‌تر دچار تشنج‌اند. وانگهی، میزان تبعیت از هنجارها در طیفی از میزان آگاهی آن‌ها صورت می‌گیرد. با این وصف، انتظار می‌رود که در برخی خانواده‌های روستایی دورافتاده، که هنجارهای سفت و سخت اجتماعی روابط زن و شوهر را مهر و موم می‌کند و به‌رغم ناملایمات به زندگی با عرف‌ها تن در می‌دهند، رضایت از زندگی در آن نهفته باشد. رضایت آنان عمدتاً به دلیل آشنانبودن با شیوه‌های دیگر است. در ضمن، بعضی خانواده‌های شهری و تحصیل کرده آگاهانه از عرف‌های جامعه تبعیت می‌کنند؛ آنان باور دارند که باید برای منظم کردن روابط هنجارهایی در میان باشد؛ زیرا در صورت نبود آن‌ها هرج و مرج حادث می‌شود. در ادامه سعی می‌شود از همه گونه‌های خانواده در نقاط مختلف طیف مثال‌هایی آورده شود. فقط مثال خانواده‌های روستایی کاملاً سنتی و یکدست تسلیم عرف‌ها بسیار نادر است و نمونه‌های یادشده فقط به‌صورت نیمه‌سنتی‌اند. این امر به دلیل قرارگرفتن خانواده‌ها در معرض تلویزیون و سایر رسانه‌ها و همچنین به دلیل دسترسی نداشتن گروه محققان بدین‌گونه افراد بوده است.

بسیاری از مواردی که در زیر ساختار مشروع قرار می‌گیرند به نوعی روابط صمیمی یا نسبتاً صمیمی نیز دارند.

مثال ذیل از نمونه خانواده‌هایی است که ساختار مشروع (سنتی) دارند و در ضمن صمیمیتی نیز میان آنان برقرار است.

- مصاحبه با مرد و زن با هم: مرد ۵۶ ساله، راننده بازنشسته، سواد زیر ابتدایی. زن ۴۲ ساله، خانه‌دار، سواد زیر دیپلم، زندگی مشترک ۲۷ سال، دارای دو دختر، یکی متأهل و دیگری دانشجوی.

- تصمیم‌گیری‌ها: به قول مرد در تصمیم‌گیری‌ها مشترکیم و صلاح و مشورت می‌کنیم؛ و به قول زن کارهای مهم با او و کارهای بی‌خود با من.

- دارایی: خانه و ماشین به اسم آقاست. به قول زن اشکالی ندارد که همه چیز به اسم او

باشد. اصلاً مهم نیست که به اسم چه کسی باشد. مرد پس انداز ندارد. او ابداً هیچ چیز مخفی از زنش ندارد. زن هم چیزی مخفی ندارد. گاهی خانم پول کنار می‌گذارد که در مواقع ضروری برای خانواده آن را رو می‌کند. به همدیگر از همه نظر اعتماد دارند.

- رضایت از زندگی: هر دو از زندگی مشترک رضایت دارند. دعوا نمی‌کنند و با هم اختلاف زیادی ندارد. در اوایل داشتند، اما این اواخر دیگر اختلاف ندارند. خانم می‌گوید که او کارهایی می‌کند که دوست ندارم، اما اهمیت نمی‌دهم. مرد می‌گوید که من هم همین‌طور، بعضی وقت‌ها کوتاه می‌آیم. باید کمی کوتاه آمد تا زندگی بچرخد. اگر از همدیگر دور باشیم، دلمان برای هم تنگ می‌شود. اگر آقا در مسافرت باشد، زن آنقدر زنگ می‌زند که آقا آخر سر عصبانی می‌شود.

موارد ساختار مشروع فقط آنهایی نیست که دو طرف به دلیل تبعیت از عرف‌ها و هنجارهای جامعه زندگی آرام یا نسبتاً آرامی دارند چون دایره اختیارات و حوزه وظایف و مسئولیت‌ها مشخص است، بلکه همان‌طور که در مثال‌های ذیل آمده است، در ساختارهای مشروع درایت طرفین هم کم‌وبیش نقش دارد و می‌دانند که شرط عقل است که به کارهای افراطی دست نزنند، رعایت همدیگر را بکنند و زندگی را با همه ویژگی‌هایش بپذیرند. در ضمن، پذیرش با عشق و علاقه به منزله چاشنی زندگی در کنار سایر موارد حضور دارد. مثال:

- مصاحبه با زوج؛ مرد ۷۵ ساله، مدیر شرکت، بازنشسته. زن زیر دیپلم، خانه‌دار، زندگی مشترک ۴۶ سال، فرزندان ۴۴ و ۴۵ ساله.

اظهارات مرد: ما حدود ۴۶ سال است که با هم زندگی می‌کنیم. از نظر موقعیت خانوادگی و منزلت و... هر دو هماهنگ بودیم. هر دو از خانواده‌های کارمند بودیم. همسرم خانه‌دار است، او زن زیبایی بوده و هست، ما زندگی خوبی داشتیم. او از هر لحاظ خوب بوده و من هیچ مسئله‌ای در زندگی مان نداشتم، من همیشه خودم مدیریت کردم. خانه خریدم، فروختم، ملک خریدم، فروختم، ماشین و... درباره وسایل خانه و همه چیز من مدیریت می‌کنم. از ابتدا خودم را مسئول می‌دانستم، ... همسرم هرگز مسئولیتی در این موارد نداشته و من از او مسئولیتی نخواسته‌ام. او مسئول کارهای خانه و آرامش بوده است. برای سفر و اوقات فراغت هم بیشتر مواقع خودم تصمیم گرفتم و برنامه‌ریزی می‌کردم. کارهای خانه را خانم انجام می‌داد. من سعی کرده‌ام که رعایت انصاف را داشته باشم. یک خانه و ماشین به نام من، دو خانه به نام همسر، یک ویلا هم اشتراکی با دوستم خریده‌ام. من

همواره مدیریت کردم. من معتقدم همیشه یکی توان‌مندتر از دیگری است، خردمندتر، باهوش‌تر و... او باید مدیریت کند و دیگران با آرامش زندگی کنند. همسر من همیشه به من احترام گذاشته، من هم همین‌طور. ما قدر همدیگر و قدر زندگی‌مان را می‌دانیم. ما به هم اعتماد داریم. همسر من سازگار و عاقلی است. وقتی من کم‌حوصله و خسته‌ام، کاملاً می‌فهمد و رابطه را به سمت آرامش می‌برد. من هم دوست دارم او را راضی کنم. در خانه ما تمرکز قدرت نه، ولی تمرکز مدیریت وجود دارد.

اظهارات زن: من و همسر من زندگی خوبی داشته و داریم. من به او افتخار می‌کنم. او حامی و پشتیبان من و بچه‌هاست. او پشتیبان همه افراد خانواده است. او مشکلات خانواده را حل می‌کند. او یک انسان نمونه است. مذهبی نیست، اما بسیار اخلاق‌مند و انسان است. من در زندگی با او نگرانی نداشتم. او به هر چیز فکر می‌کرد. او حتی به چکاپ‌های فصلی من هم فکر می‌کند. اگر من یادم برود که به دکتر قلبم مراجعه کنم، او با فایل‌هایی که دارد چک می‌کند. از ابتدای زندگی احساس کردم که او قابل اعتماد است. از ازدواج با او افتخار می‌کردم. همیشه باورم این بود که او نه تنها بهتر از من، بلکه خردمندترین است. او بیش از خودم و بهتر از خودم راجع به من فکر کرده، او خیر مرا بهتر از خودم می‌داند. او به خودش هم فکر می‌کند. زندگی با او سهل و ممتنع است. او انتظار دارد همان قدر که او به فکر ماست ما هم به فکر او باشیم و او را در نظر بگیریم. آن قدر به همه چیز فکر می‌کند که من شرمند می‌شوم. من نمی‌توانم مثل او باشم.

اینک مثالی از ساختار مشروعی که توزیع قدرت در آن، به‌رغم نابرابری مقبول است و اعضای خانواده راضی‌اند. شایان ذکر است که در این مثال، خانواده کاملاً از نقشی که همه اعضا ایفا می‌کنند آگاه‌اند. این گروه را می‌توان سنخ آگاه نیز خواند، مبنی بر این که این نوع خانواده‌ها در پذیرفتن برخی هنجارهای سنتی بودن مربوط به روابط خانوادگی با همدیگر مشترک‌اند. برای مثال:

- در این خانواده پدر مهندسی بازنشسته و تحصیل‌کرده آلمان است. مادر لیسانس و کارمند دانشگاه بوده است. پسر خانواده مهندس مخابرات و کار شخصی دارد و دختر ۳۳ ساله و مجرد و مهندس الکترونیک است و فوق لیسانس مدیریت نیز دارد. دختر خانواده در مصاحبه به ما گفت که در خانواده ما همیشه همگی بر سر همه موضوع‌ها مشورت می‌کنیم و معمولاً با مشورت و مذاکره به نتیجه می‌رسیم، اما هر وقت که اختلافی پیش بیاید، پدرمان آخرین حرف را می‌زند و همه تصمیم او را بدون این که احساس فشار کنند

می پذیرند. البته این گونه موارد کم پیش می آید که ما نتوانیم با مذاکره به نتیجه برسیم، اما به هر حال پیش می آید. ما پدر را مرجع نهایی می دانیم؛ بنابراین هیچ وقت در خانواده تشنج یا برخورد جدی نداشته ایم.

در ساختار روابط مشروع با این که رابطه قدرت مساوی نیست، اما آرامش و رضایت برقرار است. این رابطه مشروع را شاید بتوان روابط نیمه سستی آگاه نامید؛ زیرا آنان آگاهانه از هنجارهای نقش سستی زن و مرد تبعیت می کنند؛ چون در آن حسنی دیده اند. بنابراین، طرفین هر دو به نفع خانواده تلاش می کنند و رضایت هم برقرار است.
مثال دیگر:

مصاحبه با مرد ۶۸ ساله، شغل آزاد، تحصیلات زیر دیپلم. زن ۵۵ ساله:
- تصمیم گیری های اقتصادی به عهده شوهرم است. تصمیم گیری فرهنگی و غیراقتصادی دست من است. تربیت بچه ها به عهده من است. او هم با من هماهنگ است.
- از خرید خانه تا خریدهای بزرگ به عهده همسرم است. خانه به نام او است، هر خریدی به نام خودش است.

- حقوق ایشان معلوم نیست، حقوق من مال خودم است. من از شوهرم پول می گیرم. هر خریدی را او انجام می دهد. «من» و «تو» در زندگی ما نیست. همسرم رفیق باز نیست. معاشرت ها با اطلاع همدیگر است.

- من و همسرم ارتباط روحی داریم و ناراحتی او را نمی توانم تحمل کنم و شادی او را به شادی خودم ترجیح می دهم.

- روحیات من و همسرم متفاوت است. من اهل سفر و پرشور بودم. تغییر را دوست داشتم. شوهرم درست نقطه مقابل بود. من کوتاه آمدم. نکات مثبت شوهرم را می دیدم و چشمم را به روی منفی های او بستم. این نکات وجودی مثبت او بارورتر شده و نکات منفی اش کم شده است. ما یک روح در دو بدن هستیم.

- شوهرم بدون من هیچ جا نمی رفت، من هم بدون او جایی نمی رفتم. شوهرم اهل دوستی و رابطه نیست. به رفتارهای فردی من اهمیتی نمی دهد و دخالت نمی کند. من از زندگی مشترک با او احساس رضایت دارم. همسرم معلم من بود. او به لحاظ اخلاقی انسان است. متعهد است و قدر مرا می داند. من هم همین طور. درک و اعتماد صد در صد داریم.

- گاهی تنش ها پیش می آید. پرخاش می کند. من او را می فهمم و سکوت می کنم. گاهی او قهر می کند. من نمی توانم با کسی قهر کنم و منت می کشم.

- من مطیع شوهرم بودم، با قدرت مطیع بودم. فضای فرهنگی و بچه‌ها برای من مهم بود. مرد باید اقتدار داشته باشد، اگر نباشد مریض می‌شود. باید به مرد این حس اقتدار را داد. زن با مطیع‌بودن و اطاعت می‌تواند مرد را موم دستش کند. حیثیت مرد حس اقتدارش است. مرد باید با زن اداره شود. با مطیع‌بودن نه با قلدری.

در این رابطه ظاهراً بنا به گفته زن، تساوی و برابری و عدالت و هماهنگی و تفاهم در خانواده حاکم است، اما به نظر می‌رسد که زن همه این‌ها را آگاهانه انجام داده است. نقل قول‌هایی چون «زن‌ها مردها را اداره می‌کنند» «زن به مرد اقتدار می‌دهد» «زن با مطیع‌بودن و اطاعت از او مرد را به فردی مطیع تبدیل می‌کند» از طرف زن درخور توجه‌اند. زن با مرد سلطه‌گرانه رفتار نمی‌کند، بلکه به او احترام می‌گذارد و به او اقتدار می‌بخشد. برخلاف سلطه‌گران، خود را از همسر جدا نمی‌داند.

پذیرش طرف مقابل و باور به این که او به نفع هر دو طرف می‌کوشد و از عهده کارها برمی‌آید و تفویض اختیارات به او به همراه علاقه، کلید موفقیت در روابطی است که به شکل سنتی تعریف شده و آگاهانه اتخاذ شده است.

نکته جالب توجه دیگر در این رابطه این است که آنان به وجود یک‌دیگر افتخار می‌کنند. محققان طرح تحقیقاتی حاضر متوجه شدند که زنان و مردان شاد، راضی و آن‌هایی که پذیرش در آن‌ها وجود دارد (هم در ساختار صمیمی و هم در ساختار مشروع) معمولاً به وجود یک‌دیگر افتخار می‌کنند. آنان همیشه از این واژه با همان لحن ساده استفاده می‌کنند.

در برخی موارد، شرایطی وجود دارد که فرد به دلیل عرف آن را مشروع می‌داند. البته در این حالت عرف و هنجارهای رایج را به دلیل این که کارایی دارند و خرد جمعی در پشت آن‌هاست قبول دارند. بنابراین، در این گونه رابطه به‌رغم غیرمنطقی بودن اقدامات طرف قدرت‌مند، طرف دیگر به دلیل این که آن شرایط برای وی مقبول است می‌پذیرد و اعتراض و مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد. این گونه موارد را نیز می‌توان جزو خانواده‌های نابرابر پذیرفته‌شده قلمداد کرد. برای مثال:

- ۱۳ سال است که ازدواج کردم. با همسر ۱۴ سال اختلاف سنی دارم و یک پسر ۱۲ ساله دارم.

از همان ابتدای زندگی مشترک، همسر هرچه درمی‌آورد به من می‌داد تا من مدیریت کنم و به سلیقه خودم خرج کنم. او به من اعتماد کامل دارد و عملاً معتقد

است من بهتر از خودش توانایی اداره زندگی را دارم. او مرد مهربان و ساده‌ای است که خیلی از موقعیت‌ها را در زندگی از دست داده و دیگر قادر به جبران آن نیست. همان سال‌های اول زندگی مشترکمان او تنها سرمایه‌اش (مغازه) را از روی بدشانسی و ناآگاهی از دست داد و بعد از آن، دچار سکتۀ قلبی شد. پس از مدتی مجبور به جراحی قلب باز شد و اکنون به نوعی کاسۀ شکسته شده است. برای گذران زندگی در آژانس کار می‌کند. او تلاش خود را می‌کند، اما دیگر خیلی دیر است. اختلافات ما فقط بر سر مسائل مادی است.

من از این همه فشار و مسئولیت چرخاندن زندگی با دست خالی خسته‌ام و استحقاق زندگی بهتری را داشتم. احساس می‌کنم زیر فشار زندگی خرد شده‌ام و به نوعی تباہ شدم، اما در عین حال بیچه‌ام، شوهرم و زندگی‌ام را دوست دارم. ای کاش همسرم توان مندتر بود و رفاه بیشتری داشتیم تا زندگی‌مان رنگ بهتری می‌گرفت. در این رابطه زن قطعاً قدرت دارد و رابطه نامساوی است، اما زن به دلایلی از موقعیت خود سوء استفاده نکرده، به نوعی از مرد حمایت می‌کند.

نقش‌های اجتماعی فقط منحصر به نقش زن و شوهری نیست. نقش‌هایی چون «مادر شوهر»، «مریض»، «پیر و علیل» یا هر نقش دیگری می‌تواند همین اثر را داشته باشد؛ به شرطی که طرف مقهور، وجود و حضور آن نقش را مشروع بدانند. در چنین حالاتی نیز زن از خودگذشتگی را وظیفۀ خود می‌داند. این قبیل شرایط خاص با این‌که در ساختار سنتی تنوع به‌شمار می‌رود، اما در معنا از همان اصول تبعیت می‌کند. برای مثال: مصاحبه‌شونده: زن ۵۳ ساله، تحصیلات دکترا. مرد ۵۵ ساله، تحصیلات فوق لیسانس، مدت ازدواج ۳۱ سال، فرزند دختر ۲۳ ساله.

- حساب پس‌انداز شوهرم را مشترک باز کردم. به مسائل مالی اهمیتی نمی‌دهد و درگیر مال دنیا نیست. از این نظر نقطۀ مشترک داریم. من از حقوق او مطلع بودم و هیچ‌چیز را پنهان نمی‌کرد. این از ویژگی‌های شخصیتی اوست. ما چیز پنهان از هم نداریم.

- تعلقات همسرم اشیا و کتاب‌هایش است. این‌ها را تعلقات خودش می‌داند، نه پول و مال دنیا و به تعلقاتش پایبند است. من هم جزو تعلقاتش هستم. چون مسئولیت‌پذیری بیش‌تری دارم، نقش‌های بیش‌تری را برعهده گرفته‌ام. این به آن مفهوم نیست که خودم تصمیم‌گیرنده هستم، من مجری اوامرم.

- مسئولیت سنگین کارها برعهده من است، اما در تصمیمات او را شریک می‌کنم. حتی

در حسابی که پولش مال من است با او مشورت می‌کنم. معاشرت‌ها و مهمانی‌ها را باید صددرصد او تأیید کند. معمولاً هم مهمانی نداریم.

احساس من در زندگی مشترک: همسر من را به‌عنوان دوست و نه شریک زندگی انتخاب کرده‌ام. از نظر احساسی او را به‌عنوان دوست قبول دارم. او درست‌کار است.

احترام: همیشه نه، گاهی بسیار احترام می‌گذارد، گاهی هم بی‌احترامی می‌کند؛ بستگی به وضعیت روحی‌اش دارد. در کلام متلک‌هایی می‌گوید، اما نشانه‌های دیگری را نشان می‌دهد که فکر می‌کنم قدرم را می‌داند. محور زندگی ما اوست. افق‌های دید ما یکی نیست. در برخی موارد عمومی مثل اخلاقیات و به مال دنیا بی‌توجه بودن یکی هستیم، اما به برخی مسائل مثل سخت‌کوشی اعتقادی ندارد. اهدافمان یکی نیست، ولی خصوصیات مشترک زیادی داریم.

او به مرگ و مردن فکر می‌کند و من به زندگی فکر می‌کنم. مردها و زن‌ها هر دو می‌توانند انسان‌هایی حامی، مسئول و بالغ باشند. من فردی مجری و مسئولیت‌پذیرم، اما تصمیم‌گیری با اوست.

در این خانواده زن از خودش مایه می‌گذارد، مرد تصمیم‌گیرنده است، زن از موفقیت فرودستی نسبی خود آگاه است، اما از نوع توزیع قدرت و تصمیم‌گیری گله‌مند نیست. ابزار قدرت در اختیار زن است، اما به‌دلایلی انگیزه استفاده ندارد. گله‌مندی او از بی‌کفایتی مرد در بعضی زمینه‌هاست. در این‌جا مسئله مخفی، بیماری مرد است. به‌نظر می‌رسد زن احساس قدرت نمی‌کند؛ چون بیماری عارض شده - شرایط خاص - باعث مسئولیت‌پذیری او شده است و او مجبور است تیمارداری کند و نقش پرستار را ایفا کند. پذیرش نقش‌های اجتماعی مختص روابط زن و شوهر، چه از نوع سنتی باشد یا مربوط به شرایط خاص (مثل مریضی)، به روابط ثبات و تداوم می‌بخشد.

یادآوری: شایان ذکر است که اولاً تعداد موارد بسیار فراوان‌تر از آن است که در این‌جا ارائه شد؛ زیرا موارد بسیار شبیه به هم و تکراری است (تعداد واقعی مصاحبه‌ها نزدیک به صد فقره بوده است)؛ دوم این‌که رضایت از شرایط موجود را (به‌رغم نابرابری و به‌رغم این‌که فرد می‌توانست توازن قدرت را به‌هم بزند)، خود اظهار داشته است.

۹. نتیجه‌گیری

خانواده نهادی اجتماعی است. اگر نهاد را به‌منزله نظامی از نقش‌های اجتماعی و هنجارهای

سازمان یافته تعریف کنیم، در آن صورت هر نهادی بر محور برآورد کردن نیازی به وجود آمده است. به عبارتی، نهادها کارکرد مهم اجتماعی دارند؛ زیرا خانواده دربردارنده ارزش‌های اصلی اجتماعی است که تصور می‌شود بسیار والایند. از آنجا که هنجارهای تنظیم‌کننده رفتارها از آن‌ها منبعث شده‌اند، پس در عمل خانواده محل تجلی ارزش‌هاست. در ایران هم خانواده همین کارکردها را ایفا می‌کند و انتقال ارزش‌ها و هنجارهای پذیرفته شده از آن‌ها نشئت می‌گیرد.

فرهنگ ایران طیفی از هنجارهای متضاد را برای رفتارهای اجتماعی فراهم می‌سازد که همان‌گونه که اشاره شد پیامدهای متضاد، هم در عمل و هم در نتایج تحقیقات، مشاهده می‌شود. از این رو، می‌توان گفت که خانواده، در حکم نهادی که روابط رودرروی همسران در آن رخ می‌دهد، همان‌گونه که تجلی‌گاه ارزش‌هاست محل تجلی تضادها هم است. با توجه به توصیفی که شرح آن رفت، خانه‌ای که خانواده در آن زندگی می‌کند جولانگاه ارزش‌های متضاد و رفتارهای تعارض‌آمیز فراوانی است. آن‌جاست که احترام متقابل و عشق و تفاهم با گذشت زمان با خشونت‌های لفظی، بی‌احترامی و حتی تخریب و ضربه‌زدن‌ها همراه می‌شود یا بدان‌ها تبدیل می‌شود.

اما چرا در عمل به نظر می‌رسد که آموزه‌های منفی بیش‌تر خودنمایی می‌کنند. اصولاً گرایش به بزرگ‌نمایی منفی، با توجه به شرایط نامناسب اجتماعی، عناصر نامطلوب را بیش‌تر می‌نمایاند. مثلاً آموزش‌های فرهنگی منفی درخور توجه، که معمولاً زنان در معرض آن قرار می‌گیرند، چیزی است که به اصطلاح آن را «فرهنگ زنانه کنترل شوهران» می‌نامند. اغلب مردم با حرف‌های زنانه مبنی بر «توسری زدن به مرد، آدم کردن او، گرفتن مچ شوهر و امثال آن‌ها» و همچنین با آموزه‌های منفی مشابه برای مردان، که ذهنیت کنترل و جلوگیری از بی‌بندوبار شدن زنان است، بیش‌تر نمود می‌یابد تا آموزه‌های مثبتی که متأثر از ارزش‌های والای فرهنگی است. این وضع به هر دلیلی که باشد درخور توجه است.

در عصر حاضر، به قول گیدنز:

فقط ترکیب خانواده نیست که دچار تغییر شده است. توقعات و انتظارات مردم از همدیگر در روابط روزمره نیز تغییر کرده است. اصطلاح «رابطه» در زندگی شخصی به معنایی که نیاز به صمیمیت یا تعهد و پابندی را ملزم می‌سازد فقط بیست یا سی سال است که کاربرد عمومی پیدا کرده است. در عصر حاضر، رابطه به چیزی فعال اطلاق می‌گردد و بدین معنی است که اگر قرار است رابطه با گذشت زمان دوام بیابد، باید اعتماد طرف مقابل جلب شود. ازدواج و اکثر روابط جنسی اکنون به این صورت درآمده‌اند (گیدنز، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

لازم به یادآوری است که این دگرگونی‌ها به جوامع پیشرفته صنعتی منحصر نمی‌شود، بلکه فرایندی که وصف آن رفت در سراسر جهان در حال وقوع است. وقتی از خانواده‌ها پرسش می‌شود، رابطه به معنای اعتماد، صمیمیت و پابندی پیش کشیده می‌شود. منابع مادی، که این همه در روابط اهمیت پیدا می‌کند، درحقیقت نشان‌دهنده بی‌اعتمادی‌ای است که در روابط نفوذ کرده است و به ایجاد واکنش انجامیده است. متأسفانه در زندگی روزمره، مردم به شکل ریاکارانه‌ای ارزش‌های واقعی خود یا به عبارت بهتر، مکنونات قلبی خود را مخفی می‌کنند. درباره صداقت، سادگی و بی‌آلایشی زندگی غیرمادی و مملو از عشق و علاقه داد سخن سر می‌دهند، اما در عمل طور دیگری رفتار می‌کنند. بازی ریاکارانه نه تنها معمول شده است، بلکه دیگر تعجبی بر نمی‌انگیزد. انگار که شرایط نامطلوب بدیهی تلقی شده و به همین صورت پذیرفته شده است.

همان‌طور که دیده شد، ساختار پر از تضاد چنین ایجاب می‌کند که روابط همسران در زندگی روزمره تحت تأثیر عوامل کلان اجتماعی متعارض نیز باشد؛ به معنایی، خانواده و روابط خانوادگی آینه‌ای است که روابط جامعه بزرگ‌تر را منعکس می‌کند. بنابراین، می‌توان انتظار داشت که روابط همسران نه تنها از شرایطی که در آن قرار می‌گیرند متأثر است، بلکه نشان‌دهنده آن هم است.

اگر قرار باشد دانش به‌دست آمده این تحقیق خلاصه‌وار بیان شود، به احتمال قوی با در نظر گرفتن بحث بالا می‌توان تصویری به قرار ذیل رسم کرد:

تغییرات در سطح بین‌المللی (انقلاب صنعتی و استعمار که شرح آن رفت) در سطح اجتماعی دگرگونی‌هایی ایجاد می‌کند. مهم‌ترین مفهومی که تغییرات حاصل از این دگرگونی‌ها را در سطح خانواده خلاصه می‌کند، تغییر در نقش جنسیت‌هاست. از این رو، تغییرات در سطح کلان در همه سطوح جامعه، از جمله روابط همسران در خانواده اثر خواهد گذاشت و به تبع آن، در ساختار قدرت تغییر حاصل خواهد شد.

اما تغییر در آن سطح، به معنی تأثیر مستقیم و ایجاد تغییر خودکار در رابطه همسران نیست. اولاً این که نقش‌های اجتماعی جدید با نقش‌های قدیمی کاملاً جابه‌جا نشده‌اند و همان‌طور که مشاهده شد، تعارضاتی وجود دارد. بنابراین معلوم نیست که در عمل در شرایط خاص خانواده‌ها کدام جنبه برتری خواهد داشت؛ هنجارهای سنتی قدیمی یا هنجارهای جدید غربی؟ از این رو، تأثیر عوامل کلان اجتماعی قبل از تأثیر مستقیم در ساختار قدرت، از صافی ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی می‌گذرد و بعد تأثیر خود را

می‌گذارد. ثانیاً اثر هنجارهای جدیدِ مربوط به روابط همسران همیشه با رضایت و خوشنودی همراه نیست. همچنین تبعیت از هنجارهای سنتی به‌رغم نابرابری در میزان قدرت همیشه با اشتمار و نارضایتی همراه نیست. برای درک بهتر روابط همسران باید چگونگی رابطه آن‌ها در شرایط گوناگون و واقعی سنجیده شود. همان‌طور که در بالا ملاحظه شد، خانواده‌هایی که عمدتاً در زمره ساختار مشروع قدرت قرار گرفته‌اند معمولاً از خانواده‌های سنتی‌اند.

خلاصه این‌که می‌توان دید تغییرات اجتماعی در سطح ملی و حتی در سطح بین‌المللی نیز در همان روابط نزدیک خانوادگی مؤثر است. به عبارتی رفتارها متأثر از محتوای فرهنگی جامعه است؛ به‌ویژه قشر متوسط شهری تحصیل کرده که بیش‌تر در معرض این تعارضات و دگرگونی‌ها قرار دارد و بیش‌تر از اثرات آن‌ها رنج می‌برد؛ زیرا روابط افراد و عناصر شخصیتی آن‌ها با عوامل اجتماعی و بین‌المللی گره خورده است و کل نامتجانسی را تشکیل داده است که در حوزه خانواده، سلطه‌گری (زن یا مرد) یکی از نمودهای آن است. از این روست که در ضمن این بحث‌ها و درک بهتر موضوع، به نگاهی همه‌جانبه و کل‌نگر نیاز است. بنابراین نمی‌توان روابط سنتی را به‌صرف این‌که سنتی است و در اذهان با مردسالاری گره خورده است طرد کرد و محسنات آن را نادیده گرفت.

منابع

- امامی نصیر محله‌ای، علی (۱۳۸۳). «بررسی عوامل مؤثر بر میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، بدست شیلا، ۱۹ دی، ۱۳۸۸ دسته: جامعه، خانواده.
- خون‌چمن، علی (۱۳۷۷). «طبقه اجتماعی خانواده و تأثیر آن در روابط زن و شوهر، مورد مطالعه شهر شیراز»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- ذوالفقار، محبوبه، سیمین حسینیان و سیده منوره یزدی (۱۳۸۳). «بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضایت‌مندی زناشویی زنان کارمند و خانه‌دار شهر تهران»، تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره، ج ۳، ش ۱۱.
- ربانی خوراسگانی، رسول ادیبی سده و مهدی ادیبی سده (۱۳۸۷). «بررسی ساختار قدرت در خانواده و تأثیر آن در مشارکت اجتماعی (مطالعه موردی: قم)»، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰). *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: سروش.
- ساروخانی، باقر و لیلا دودمان (۱۳۸۳). «ساختار قدرت در خانواده و تأثیر آن در مشارکت اجتماعی در شهر شیراز»، مجله تخصصی جامعه‌شناسی، س ۱، پیش شماره ۱.

۱۳۶ الگوی سنتی ساختار قدرت در برخی خانواده‌های ایرانی

- سراج‌زاده و جواهری (۱۳۸۵). «ابراگرایی جنسیتی در میان دانشجویان و متغیرهای زمینه‌ای و نگرشی مرتبط با آن»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره هفتم، ش ۲، ۳، ۳۹.
- سعیدیان، فاطمه (۱۳۸۲). «بررسی رابطه بین ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- عنایت، حلیمه و مریم سروش (۱۳۸۸). «میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره»، *زن در توسعه و سیاست*، دوره هفتم، ش ۲.
- عنایت، حلیمه و منصوره دسترنج (۱۳۸۹). «مطالعه ساختار قدرت در خانواده (مطالعه موردی: شهر لار)»، *زن در توسعه و سیاست*، ش ۱.
- کاظمی‌وریج، عباس، یوسف اباذری (۱۳۸۳). «زندگی روزمره و مراکز خرید در شهر تهران»، *نامه انسان‌شناسی*، ش ۶.
- گروسی، سعیده (۱۳۸۷). «بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان»، *فصلنامه مطالعات زنان*، س ۱، ش ۲.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی و برد سال (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- محمدی، بیوک (۱۳۹۰). *درآمدی بر روش تحقیق کیفی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مهدوی، محمدصادق و حبیب صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲). «بررسی ساختار قدرت در خانواده»، *مطالعات زنان*، س ۱، ش ۲.

- Bernards, Jon (1997). *Family Studies; An Introduction To Family Studies*, London: Routledge.
- Blodd, Roberto and D .M. Wolf (1960). *Husbands and Wives*, Glenco Illinois: The Free Press.
- Castells, Manual (1997). *the Power of Identity*, Oxford, Blackwell.
- Clayton, Richard R. (1975). *The Family, Marriage and Social Change*. D. C. Heath and Company Lexington.
- Foa, E. and U. Foa (1980). "Resource Theory: Interpersonal Behavior as Exchange", *Social Exchange: Advances in Theory and Research*, ed. K. Gergen, M. Greenberg, and R. Willis. New York: Plenum Press.
- Haavind, H. (1984). Quotes from Thaggard, Tove, "Gender, Power and Love: A Study of Interaction Between Spouses", *Acta Sociologica*.
- Hocker Joyce and William Wilburt Burton (eds.) (1985). *Power in Interpersonal Conflict*, Dubuque, Iowa, Wm. C. Brown Publishers.
- Kuper, A. and J. Kuper (1985). *The Social Science Encyclopedia*, Routledge London and New York.
- Robin, Russell R. J. and Wells P. A. (1994). "Personality and quality of marriage", *Br J. Clin Psychol*; Vol. 84, No. 22.

- Safilios- Rothschild, C. (1967). "A Comparison of Power Structure in Marital Satisfaction in Urban Greek and French Families", *Journal of Marriage and the Family*, Vol. 29.
- Strauss, Anselm and Juliet Corbin (1990) *Basics of Qualitative Research*, Sage Publication, London.
- Theodorson, G. A. and A. G. Teodorson (1969). *A Modern Dictionary of Sociology*, Thomas Y, Crowell, Company, N. Y.
- Young, M. and P. Willmott (1973). *The Symmetrical Family*, London: Rout ledge and Kegan Paul.

